روزنامه شرق

سیاست . اندیشه

گفت‌وگوی «کایه‌دو سینما» با «ژیل دلوز» درباره حرکت–تصویر صفحه ۸
کاشف جنازه‌های غرق‌شده از کف دریا صفحه ۱۰
دفترهای «شکرستان» تجربه‌ای موفق‌تر از «سارا و دارا» است صفحه ۱۰

محمدجواد غلامرضاکاشی در گفت‌وگو با «شرق»:

مردم عقب‌عقب پای صندوق رای رفتند

رای به روحانی تابع سردشدن فضای گفتمانی بود

آمنه شیرافکن– لیلا ابراهیمیان



عکس: امیر جدیدی،شرق

پایین‌کشیدن استاد از فضای تحلیلی و ادبیات آکادمیک دانشگاهی، کار دشواری است، به همین‌خاطر یکی، دو سوال که میانمان ردوبدل می‌شود، به کنایه می‌گوید: «بالاخره من را از آسمان روی زمین آوردید»، شاید منظورش مصداقی‌ترشدن بحث‌ها و پرسش و پاسخ‌هاست و دوری آنها از مباحث نظری. گفت‌وگو با دکتر «محمدجواد غلامرضاکاشی» بیش از آنکه تحلیلی باشد، نوعی آینده‌نگری و آسیب‌شناسی است. آن‌هم در روزهایی که همه‌چیز خوب‌وخوش پیش می‌رود و مدام خبرهای مثبت از ایران روی آنتن است. اما سوالی بدبینانه روی میز استاد است، اینکه اگر دولت روحانی به سرمنزل مقصود نرسد، تکلیف وضعیت سیاسی امروز کشور چه خواهد شد، به‌ویژه صف‌آرایی جناح‌های سیاسی چپ و راست؟ جمع‌بندی او این است که مدل بنیادگرایی در ایران هیچ‌گاه شبیه مدل‌های خاورمیانه‌ای نخواهد بود. کاشی تاکید دارد که برآمدن «اعتدال» در کشور را نباید به حساب پیروزی «اصلاح‌طلبان» گذاشت و آن را خط‌وربط تازه‌ای برای فضای سیاسی کشور می‌داند که پیروزی آن برای هردو جناح راست و چپ ایران حیاتی و تعیین‌کننده است، چنانچه اگر فعالیت «دولت تدبیر و امید» راه به جایی نبرده و با ناهمراهی طیف‌های سیاسی مواجه شود، این عدم‌موفقیت برای تمام جریان‌های سیاسی در کشور، گران تمام خواهد شد. او در بخش دیگری از گفت‌وگو به تحلیل دلایل حضور مردم در پای صندوق‌های رای و رخوت سیاسی حاکم در جامعه اشاره دارد: «رای به روحانی تابع سردشدن فضای گفتمانی بود و با وجود یأس فراوان سیاسی در کشور، مردم عقب عقب پای صندوق رای رفتند و کار را تمام کردند.» به همین‌خاطر استفاده از مفاهیم ذات‌گرایانه در توصیف رفتار شهروندی ایرانیان را به صلاح نمی‌داند و نمی‌پسندد. کاشی در بحث احزاب سیاسی نیز نگاه مثبتی به پیشرفت ساختار حزبی در ایران نداشته و چندان به پیشرفت حزبی در کشور قایل نیست، اما امیدوار است طیف‌های سیاسی فارغ از قدرت با فعالیت دولت تدبیر و امید، فرصت بیشتری برای توسعه سازمان‌های مردم‌نهاد و جامعه مدنی داشته باشند و کمتر اسیر حضور دوباره در قدرت شوند. او در گفت‌وگو با «شرق» همچنین از نسبت میان نماد و نشانه و گفتمان‌ها می‌گوید؛ با تاکید بر اینکه گفتمان‌ها در فضای نشانه‌ها و زمینی قابل طرح است و اگر به فردیت اهمیت دهند قابل دسترس و زمینی می‌شود، چراکه اصلاح‌طلبی و دموکرات‌منشی در کنار اهمیت‌دادن به حوزه فردیت و مصداق‌های سیاسی و اجتماعی باعث می‌شود که گفتمان‌ها، مقبولیت عامه داشته باشند. غلامرضاکاشی، استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی است؛ فارغ‌التحصیل علوم سیاسی و نویسنده کتاب‌هایی چون «جادوی گفتار»، «اسلام و سیاست»، «نظم و روند تحول و گفتار دموکراسی در ایران» است. گفت‌وگو با او در اتاق کار کوچکش در دانشگاه علامه‌طباطبایی انجام می‌شود. اتاقی که به‌هیچ‌روی در شأن استاد نیست، کتاب‌ها و جزوه‌ها بی‌جاومکان، روی زمین پخش شده و پارتیشن‌های بی‌هارمونی چهره زشتی به نیمچه‌اتاق استاد بخشیده است. گفت‌وگو با او در آستانه تغییر و تحولات دانشگاه علامه‌طباطبایی انجام می‌شود و امید است که ریاست جدید این دانشگاه، دست‌کم فضایی در شأن مقام علمی استادان، به آنها اعطا کند.

امروزه در میان گفتمان اصلاح‌طلبی و اصولگرایی تمرکز دولت بر محور «اعتدال» است. فکر می‌کنید که غلبه بحث «اعتدال» در ایران حاصل چه تحولاتی در ساختار گفتمانی است؟

گاهی انتخابات اخیر و انتخابات دوم‌خرداد سال ۷۶ را مشابه قلمداد می‌کنند. شاید نتیجه انتخابات و تعداد آرای کاندیدای پیروز این تصور را ایجاد کرده باشد. اما از نقطه نظر تحلیل گفتمانی، میان این دو انتخابات تفاوت زیادی وجود دارد. وقتی در انتخابات از گفتمان سخن می‌گوییم، به مفاهیم و واژگان و ساختارهای کلامی نظر داریم که برای مردم جاذبه ایجاد کرده‌اند. تحلیلگر گفتمان می‌خواهد با واکاوی این مفاهیم از چرخش ذهن جمعی و جاذبه‌های تازه در فضای عمومی سخن بگوید. از این نقطه نظر مفاهیم و واژگانی که در انتخابات سال ۹۲ جاذبه ایجاد کردند، با مفاهیم جاذبه‌افکن در دوره ۷۶ تفاوت چشمگیری داشتند. واژگان و مفاهیم در دوم‌خرداد بیشتر وجهی نمادین داشتند در حالی‌که در انتخابات سال ۹۲ ما با نقش نشانه‌ای مفاهیم مواجهیم. اجازه بدهید یک مقدمه عرض کنم.

وقتی در زبان روزمره می‌گوییم چه درخت زیبایی، مخاطب ما با یک نشانه طرف است. درخت به‌سادگی به درختی که مثلا او در یک فضای سبز می‌بیند اشاره دارد. اما در یک اثر هنری مثل فیلم ممکن است تصویر درخت، دلالتی دیگر داشته باشد. مثلا بر تنهایی سوژه یا سربلندی بازیگر فیلم دلالت کند. در این صورت درخت یک نماد است. با چیزی متفاوت با معنای ساده و دلالت صریح یک واژه سروکار داریم. زبان سیاسی پر از نماد و نشانه است. وقتی یک سیاستمدار از آزادی سخن می‌گوید، گاهی این واژه وجهی نمادین پیدا می‌کند و از معنای صاف و صریح خود فاصله می‌گیرد. مخاطب ممکن است جذب کلام شود به این جهت که آزادی در ذهن او همزمان هم معنای دموکراسی و آزادی سیاسی دهد و هم با رهایی از وابستگی‌های مادی، معنویت، عدالت و کمال پیوند بخورد. او مجذوب واژه آزادی شده است به جهت کثرت معناهایی که این واژه با خود حمل می‌کند. در این‌صورت آزادی به‌دلیل وجه نمادین خود جاذبه‌افکن شده. اما گاهی ممکن است همین واژه آزادی وجه نمادین خود را از دست بدهد و به یک مفهوم و معنای خاص اشاره کند. مثلا وقتی یک زندانبان به زندانی خود می‌گوید آزادی، مقصود روشن است او اینک باید لباس و وسایل خود را جمع کند و از زندان بیرون رود. اینجا آزادی کاملا وجهی نشانه‌ای دارد و خالی از وجوه نمادین است. به نظر من مهم‌ترین تفاوتی که از حیث گفتمانی میان انتخابات دوم‌خرداد و انتخابات سال ۹۲ وجود دارد، خالی‌شدن مفاهیم از وجوه نمادین و استیلای وجه نشانه‌ای است.

وقتی آقای خاتمی از دموکراسی صحبت می‌کرد، دموکراسی معنایی «سنگین‌بار» بود. کثرتی از مفاهیم را با خود حمل می‌کرد. دینداران فکر می‌کردند با نظم دموکراتیک معنویت و دین افزایش پیدا می‌کند. طبقه فرودست فکر می‌کرد دموکراسی راه‌حل بحران مالی آنهاست. مدرن‌ها فکر می‌کردند که گشایش فضای فرهنگی و اجتماعی در سایه دموکراسی اتفاق می‌افتد. اما اگر دموکراسی به یک نشانه بدل شود مخاطبان با شنیدن نام آن به یاد خواست معین و دقیقی می‌افتند. نمادها وقتی به نشانه تبدیل می‌شوند، کثرت معنایی خود را تا حد زیادی از دست می‌دهند.

چرا نمادها به نشانه تبدیل می‌شوند؟

سه اتفاق ممکن است نمادهای‌برانگیزاننده در یگ گفتار سیاسی را به نشانه تبدیل کند. اتفاق اول فرآیند استقرار نظم پس از یک انقلاب است. گفتارهای انقلابی پر از نمادهای پر جاذبه‌اند. به مدد آنهاست که گروه‌های کثیر به میدان می‌آیند و صحنه سیاست را پرقدرت می‌کنند. در این دوران کسی از ارجاع نمادها نمی‌پرسد. همه می‌خواهند همچنان نمادها کثرت معنا داشته باشند و به هیچ‌چیز مشخصی ارجاع نشوند. مثلا وقتی در فضای انقلابی رهبران می‌گویند انقلابیون را حاکم می‌کنیم، نباید معنای دقیقی از این معنا به دست دهد. کافی است گفته شود فلانی انقلابی واقعی است. به محض دقت بخشیدن به معنای انقلابیون گروهی از صف جدا می‌شوند و سازی متفاوت می‌زنند. چون درمی‌یابند که انگار سرشان بی‌کلاه خواهد ماند. بنابراین گفتار انقلابی پر از ابهام و خیال است و هر کس از ظن خود یار می‌شود. اما به محض اینکه انقلاب به پایان می‌رسد و گروه‌ها و جریان‌های مختلف بر سر میراث انقلاب با هم نزاع می‌کنند، مضمون این نزاع تبدیل‌کردن نمادها به نشانه‌هاست. هرکس درصدد است به عموم مردم بفهماند که تنها خود مصداق نماد انقلابی است. سرانجام یک‌طرف موفق می‌شود اثبات کند که تنها اوست که مصداق انقلابی‌بودن است. در این‌صورت نماد انقلابیون به یک نشانه تبدیل می‌شود. تبدیل‌شدن نماد به نشانه در دوره انتخابات سال ۹۲ از این جنس نبود.

اتفاق دومی که نمادها را از گفتار سیاسی می‌رماند و به مفاهیم، نقش نشانه‌ای می‌دهد، ارتقای سطح توسعه سیاسی است. جامعه هرچه توسعه یافته‌تر می‌شود و الگوی بسیج سیاسی از صورت پوپولیستی خارج می‌شود واژه‌ها نقش نشانه‌ای می‌گیرند. کاندیداها به طور مشخص از مشکلات مشخص سخن می‌گویند. مثلا تبلیغات انتخاباتی پر از وعده‌های مشخص است. مثلا من سطح تورم را کاهش می‌دهم. مخاطب خیلی سر از مفاهیم نمادین درنمی‌آورد و بیشتر گنده‌گویی و فریب از آن فهم می‌کند. ماجرای نشانه‌ای‌شدن مفاهیم در انتخابات سال ۹۲ از این سنخ هم نبود.

یک اتفاق سوم هم ممکن است سبب نشانه‌ای‌شدن نمادهای تبلیغاتی شود. ماجرای انتخابات سال ۹۲ از این سنخ سوم است. حرکت جمعی در جامعه ایرانی هنوز هم سنخی پوپولیستی دارد. درچنین فضایی کمتر مفهومی است که معنای روشنی داشته باشد. معناها همه وجه نمادین دارند. اما به‌شرطی که فضای بسیج موقتی باشد. اما وقتی سال‌ها و دهه‌های متمادی فضای سیاسی شما بمباران نمادهاست، اوضاع کمی فرق می‌کند. مردم به تدریج احساس می‌کنند این مفاهیم جز الفاظ چیز دیگری نیستند. واژه‌ها همه پشت سرهم ردیف می‌شوند و مخاطب کم‌کم احساس می‌کند اینها هیچ معنای محصلی ندارند. گوشش پر می‌شود از مفاهیمی که به هیچ‌کجا ارجاعی ندارند. چنین شرایطی منتهی به خالی‌شدن فضا از نقش نمادها می‌شود.

«احمدی‌نژاد» یک افسانه ساده‌اندیشانه عامه‌پسند را تجلی عینی بخشید. اینکه کسی بیاید و نظم و قاعده یک جامعه بوروکراتیک را به‌هم بریزد یک افسانه «رابین هود»ی شناخته‌شده است. مردم در این هشت‌سال، همه به هولناکی این تجربه رسیدند. به علاوه مردم در این هشت‌سال تحت یک فشارجمعی زندگی کرده‌اند. من فکر می‌کنم این تجربه جمعی فرصت‌ها و امکان‌های بی‌بدیلی برای حرکت به سمت یک نظم دموکراتیک را فراهم کرده است.

البته درخصوص شرایط ایران باید به عوامل دیگر هم اشاره کرد. نمادها همواره امیدآفرین هستند. اما هنگامی که شرایط سیاسی سخت می‌شود، احساس ترس و بیم عمومی جانشین امید می‌شود، وقتی مردم احساس می‌کنند ممکن است فرصت‌های اقلی زندگی را هم از دست دهند دیگر مشتری وجوه نمادین واژه‌ها نخواهند بود. فشارهای سیاسی، تحریم و اخباری که از اوضاع سوریه و دیگر کشورهای منطقه می‌رسید، بازار مصرف نمادها را کم می‌کرد. مردم خواست‌های معینی داشتند: کاهش گرانی‌ها، بهبود رابطه با دنیا، کاستن از بار تحریم‌ها و امثالهم. آنها تجسس می‌کردند تا ببینند هرچه هرکس می‌گوید، تا چه حد اشاره به این خواست‌های معین دارد.

سوژه سیاسی در چنین فضایی، لخت و از حال رفته است. پاسخ فوری به نیاز فوری و معین خود می‌خواهد. قدرت تخیل خود را از دست داده است. مردم گوش شنوایی به دلالات پیچیده نمادین ندارند. مصرف‌کنندگان مفاهیم در سال ۹۲، سرد و لخت بودند. به‌عنوان مثال در تحلیل تبلیغات این دوره می‌بینیم اکثر کاندیداها تلاش دارند مواضع روشنی اتخاذ کنند و پیام آشکار و صریح به شنونده بدهند. از حل تحریم‌ها و گشودن فضای بین‌المللی سخن می‌گفتند. مخاطب دقت می‌کرد که کدام‌یک صراحت و قاطعیت بیشتری دارد. به‌دنبال فردی می‌رفت که به هر دلیل کارآمدی او را بیشتر باور می‌کرد.

البته در فضای تبلیغاتی مفاهیم نمادین هم به کار بسته می‌شد اما کاربرد این مفاهیم از دو حال خارج نبود. یا نامزد نمی‌دانست در چه فضایی سخن می‌گوید بنابراین اساسا شنیده نمی‌شد یا از این مفاهیم استفاده می‌کرد تا نهادهای ناظر را متقاعد کند که غریبه نیست. شنونده این قبیل مفاهیم کلیشه شده نمادین، مردم نبودند. جالب بود که کاندیداهای جناح اصلاح‌طلب، مرتب از خاتمی یا هاشمی‌رفسنجانی نام می‌بردند و هدف آنها اعتباربخشی به خود برای تامین وعده‌ها و شعارها بود. نه خاتمی نماد اصلاحات و دموکراسی بود، نه هاشمی نماد تعادل. این هردو نشانه آن بودند که این کاندیداها، به پشتیبانی آنها متکی‌اند و همان‌هایی هستند که حتما به روال موجود خاتمه خواهند داد.

یعنی نام شخصیت‌ها بیانگر دفاع از یک گفتمان نبود؟

خیر، به باور من نام‌آوردن از شخصیت‌هایی که نامشان در افکارعمومی اعتبار دارد، تنها این تصور را به‌وجود می‌آورد، که اگر کسی از نام این افراد بیشتر بهره بجوید، بیشتر ممکن است در عمل از جنس آن کسانی باشد که با عرصه جهانی توان معامله و تعامل دارند و می‌توانند فشارهای تحریم و مشکلات اقتصاد داخلی را حل و فصل کنند. یعنی همه‌چیز اشاره صریح به یک امر جزیی در زندگی فردی و روزمره دارد. کدام‌یک از نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر، حرف‌های گنده‌ای زد و مردم را برانگیخت؟ اتفاقا می‌خواهم بگویم که در این دوره نمادهای پرمحتوا مثل عدالت جهانی، تحقق آزادی و دموکراسی، در سپهر سیاسی ایران امروز اعتباری نداشت و اگر هم داشت به اعتبار این بود که به امر واضح و مستقیم اشاره می‌کند. یعنی آنچه زندگی روزمره مردم ایرانی را درگیر خود کرده بود.

شما تفسیرتان این است که وضعیت اقتصادی باعث شده که مردم از نمادها به نشانه‌ها برسند؟

نه، من به شبکه‌ای اشاره می‌کنم که در آن فشارهای اقتصادی، اجتماعی، امکان آسیب‌دیدن آینده و همه اینها در کنار هم باعث شد که این اتفاق بیفتد.

یعنی تجربه هشت‌ساله گذشته مردم را از خیال‌پردازی‌های نمادین به‌سوی خواست‌های مشخص برده بود؟

در انتخابات مردم ازحال‌رفته و لخت شده بودند. مردم دیگر نه گوش شنوایی به حرف‌های گنده داشتند و نه امید چندانی به تغییر در امور. در انتخابات ریاست‌جمهوری دوره یازدهم، مردم به‌ویژه در شهرهای بزرگ عقب‌عقب و با دودلی به‌پای صندوق‌ها رفتند.

و آن‌وقت تکلیف آن وجه‌برانگیزاننده مورد نظر شما چه می‌شود؟

به نظر من آن وجه‌برانگیزاننده حاصل دو، سه‌سال اخیر بود، حاصل فشارهای داخلی و بین‌المللی، همه آن فشارهایی که زندگی روزمره را بر مردم ایران دشوار کرده بود و افق‌ها را رعب‌آور. انگار مردم به این باور رسیدند که شرایط به‌گونه‌ای است که باید از این فرصت اندک استفاده شود. اینکه شاید با شرکت در انتخابات، افقی پیش روی مردم گشوده شود و همین ایده اتفاقا برانگیزاننده شد و افقی هم پیش روی مردم ایران گشود. ولی گشوده‌شدن این افق و بسیجی که برای این انتخابات انجام شد تابع یک منظومه گفتمانی بسیج‌کننده نبود. درست برعکس، تابع سردشدن فضای گفتمانی بود. واژه‌ها و مفاهیم و الفاظ صرفا جنبه اشاره‌ای داشتند و مردم برمبنای دو پارامتر؛ یکی صراحت اشاره به خواسته و دیگری اعتبار منبع برای راهبری این واژه‌ها به‌پای صندوق‌های رای رفتند.

شما می‌فرمایید تجربه همه این سال‌ها موجب شد تا مردم ایران از فضای اتوپیایی اوایل انقلاب به یک فضای عینی و صریح حرکت کنند؟

دقیقا.

شما در کتاب «نظم و روند تحول گفتار دموکراسی در ایران» گفته بودید که خاتمی با انواع سازه‌ها به گفتمان خود رسید و شکل‌گیری اتاق فکری چون «حلقه کیان» به برآمدن گفتمان اصلاحات کمک کرد. آیا این‌بار شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان به مثابه یک اتاق فکر، عمل کرد؟ آیا این بی‌انصافی نیست که بگوییم «منظومه گفتمانی» وجود نداشته و همه‌چیز به یک مساله عینی و اقتصادی تقلیل پیدا کند؟

ماهیت این دو، تفاوت دارد. اتاق‌های فکر قبل از دوم خرداد، اتاق‌هایی بودند که به تولید و توزیع ایده و فکر پرداختند و به مدد مفاهیم در افکار عمومی جاذبه ایجاد کردند. اما «شورای هماهنگی اصلاحات» در جهت انسجام بخشیدن به دستگاه تصمیم‌گیری در رده‌های بالایی به اصلاح‌طلبان مشورت و ایده می‌داد. این شورا یک‌بار هم با مردم حرف نزد. شاید یکی‌دوبار اطلاعیه داده باشد اما در اینکه این شورا سازنده دستگاه فکری باشد، محل سوال و تردید است.

پس شما برای این شورای مشورتی چه نقشی قایل هستید؟ بالاخره در یک فضای خاص سیاسی، گروهی یک‌سال به‌طور مرتب جلسه برگزار کرده‌اند و شخص سیدمحمد خاتمی ناظر بر این نشست‌ها بوده.

به‌نظرم کارکرد «شورای مشورتی اصلاحات» بیشتر در جهت آن بود که بازیگران فعال و رده‌بالای جریان اصلاحات را از حالت ازهم‌پاشیده بیرون آورد. تا دوباره امکان فعالیت و ظهور و بروز پیدا کنند.

ما هم بیشتر به این دلیل سراغ این مفاهیم رفتیم. اگر حداقل‌هایی از تاثیرگذاری بوده شاید به دلیل کارکرد شورای هماهنگی اصلاحات بود که منظومه غیرمنسجم اصلاحات را کنار هم جمع کرد یا به‌خاطر اعتبار آنها این انسجام شکل گرفته.

بله، به این تعبیر می‌توان گفت که «شورای هماهنگی اصلاحات»، لزوم توجه به اعتبار «منبع گوینده» را نمایان کرده، اما جنبه گفتمانی ندارد و تنها جنبه اشاره‌ای داشته. درواقع «شورای مشورتی اصلاحات» تنها مرجعی معتبر برای نشانه‌هایی بود که آقای روحانی یا عارف در تبلیغات انتخاباتی عرضه می‌کردند.

من از کاهش وجه نمادین اینطور می‌فهمم که مردم بیشتر به خواست‌ها و گرفتاری‌های فردی خود توجه می‌کنند و نسبت به مسایل عمومی کم‌اعتنا شده‌اند. اگر تایید می‌کنید که چنین وضعیتی وجود دارد آن را چطور ارزیابی می‌کنید. آیا آن را به‌سود دموکراسی می‌دانید؟

به یک معنا درست است. هرکس می‌خواهد فردیت خود را حفظ کند و فرصت خود را داشته باشد. مساله فوری و فردی خود را پاسخ دهد و آینده خود را تامین کند. یعنی منطق فایده‌گرایانه بر رفتار افراد حاکم است و با آن افق‌سازی که خیر عمومی را دامن می‌زند، از بنیاد متفاوت است. اما در عین حال از یک وجه دیگر واقعیت نباید غفلت کرد. مردم در دوره هشت‌ساله گذشته یک تجربه جمعی و گرم دارند. «احمدی‌نژاد» یک افسانه ساده‌اندیشانه عامه‌پسند را تجلی عینی بخشید. اینکه کسی بیاید و نظم و قاعده یک جامعه بوروکراتیک را به‌هم بریزد یک افسانه «رابین هود»ی شناخته شده است. مردم در این هشت‌سال، همه به هولناکی این تجربه رسیدند. به علاوه مردم در این هشت‌سال تحت یک فشارجمعی زندگی کرده‌اند. من فکر می‌کنم این تجربه جمعی فرصت‌ها و امکان‌های بی‌بدیلی برای حرکت به سمت یک نظم دموکراتیک را فراهم کرده است. در پاسخ به پرسش شما می‌خواهم عرض کنم ما با دو پدیده همزمان مواجهیم یکی منفعت‌طلبی فردی و دیگری احساس مخاطره جمعی برای تامین همین منافع فردی. این دو در کنار یکدیگر سرمایه خوبی برای مشارکت جمعی فراهم می‌کنند. مشارکتی جمعی بدون توهمات.

ادامه در صفحه ۱۴

یادداشت

دوصد گفته چون نیم‌کردار نیست



ناصر تکمیل‌همایون

آخرین انتخابات ریاست‌جمهوری ایران، شاید یک یا دو نظیر بیشتر نداشت. مردم با در نظر گرفتن انتخابات پیشین دلخوشی نداشتند پنهان و آشکار، صحبت از تحریم بود و با آنکه شورای‌نگهبان انتصابات اول را انجام داد، اما مردم در انتخاب یک‌نفر از هشت‌نفر، هم تردید داشتند و هم تصمیم. تصمیم به رای دادن و تصمیم به رای ندادن! در مصاحبه‌ها آقای دکتر روحانی نماینده «اعتدال» موقعیت ممتازی پیدا کرد که از نهاد خود وی جوشیده بود. تایید چند نفر از محبوبان جامعه از وی، موقعیت وی را ممتازتر کرد و به همین دلیل تحریم‌ها ضعیف شد مردم به «اعتدال» رای دادند، سخنان دکتر روحانی و وعده‌ها و «پیمان‌هایش با مردم» او را به منزلتی رساند که در همان دور اول، حایز اکثریت شود. بسیاری از تحریم‌خواهان در ساعت‌های آخر به او رای دادند. اما بخش دیگری که نه تحریم کرده بودند و نه در انتخابات شرکت کردند (همانند آنان در تمام انتخابات جهان وجود دارند)، آنان نیز از انتخاب آقای دکتر روحانی خوشحال بودند و بی‌آنکه «عدد» و «رقمی» اعلام شود، اکثریت قاطع ملت حاکمیت اعتدال را پذیرفتند حتی بسیاری از رای‌دهندگان به بعضی کاندیداها، از انتخاب آقای دکتر روحانی ناراحت نشدند و او را مرجح بر کاندیدای احتمالی حکومت می‌دانستند. به‌این‌سان آقای روحانی بزرگ‌ترین و پرقدرت‌ترین منتخبی است که «ملت» او را بر پایه «پیمان‌هایش» بر کرسی قدرت نشانده است و اگر او پیوند خود را با جامعه حفظ کند، در مسیر انجام برنامه‌هایش مردم نیز به او مدد می‌رسانند. این رابطه بی‌تردید مبارک است. اما باید دید مردم از اعتدال چه برداشتی دارند؟ «گفتمان» اعتدال چیست؟ و روش تحقق آن چگونه است؟ به باور من «اعتدال» گفتمانی فلسفی و اجتماعی است و شیوه‌های عمل را نیز در خود دارد. گفتمان واژه جدید است در گذشته (Discourse)، گفتار، سخن و بیان و نطق و محاوره، معنا می‌داد اما با تحلیل‌های فوکو (Foucault) و اصحاب ایرانی او، این واژه وسعت و عمق پیدا کرد. به‌ویژه در ساحت اجتماعی دلالت‌ها و راهگشایی‌هایی را عرضه می‌دارد و نشانه‌هایی را به ظهور می‌رساند که در مباحث اجتماعی از آن سخن به میان می‌آید. اما «اعتدال» که در رابطه با واژه «عدل» است. در امر اجتماعی و سیاسی که آقای دکتر روحانی آن را بیان کرده است، انتخاب خط‌مشی و روش‌های عملی در میان دو سوی موضع‌گیری (افراط و تفریط) است. «اعتدال» به‌این‌معنا بی‌تردید از «گفتمان» ویژه اجتماعی – روانی مایه گرفته است. به لحاظ فردی در مقوله روانشناسی جای دارد و به لحاظ اجتماعی از مقوله‌های جامعه‌شناختی است و در ساحت اجتماعی بیشترین سمت‌گیری آن «سیاست» است. به همین دلیل می‌توان از «اعتدال سیاسی» به‌عنوان بارزترین «گفتمان»ها سخن به میان آورد «گفتمان اعتدال سیاسی» امر انتزاعی نیست و در فرآیند زمانی، نیازمند کنش‌هایی است که تحقق آن را فراهم می‌آورد و به‌صورت هدف و آرمان آن را متجلی می‌کند. اعتدال، اندیشه به دور از عمل و کنش اجتماعی نیست. اعتدال امر «میانه‌ای» است و در دو سوی آن افراط و تفریط قرار دارد که در سیاست و حکومتگری، خشونت و تندروی‌های جاهلانه (و گاه کودکانه) و کاهلی و ولنگاری نابخردانه که از خصوصیات آن هستند که «پادگفتمان» نامیده شده‌اند متولیان اعتدال سامان‌دهنده جامعه به دور از اینکه معاند (پادگفتمان) تلاش‌های خود را نظم می‌دهند، و نظم دادن با «وسط بازی‌کردن» که نوعی ریاکاری و بی‌تدبیری است فرق دارد.

ادامه در صفحه ۱۲

نگاه

اعتدال، قدرت و مسوولیت



محمد فاضلی
جامعه‌شناسی سیاسی
استادیار دانشگاه مازندران

پیش‌تر ایده اصلی خودم درباره چیستی سیاست اعتدالی را به تفصیل بیان کرده‌ام. معتقدم سیاست اعتدالی، مجموعه‌ای از رویه‌ها و الزامات برای دست‌یافتن به حالتی است که در آن عدم‌توازن‌های ساختاری جامعه ایران کاهش یابد. در سطحی دیگر بر این باورم که می‌توان ایده عدم‌توازن را به عرصه‌های فراملی و به‌عنوان بخشی از مشکلات جامعه بشری نیز گسترش داد. در راستای بسط این ایده، معتقدم می‌توان نظام مفهومی‌ای برای معناکردن اعتدال در عرصه‌های مختلف ارایه کرد. آنچه در ادامه ارایه می‌شود تلاش برای برساختن یکی از معانی اعتدال و البته الزامات آن است که می‌تواند در عرصه‌های مختلف نیز قابل استفاده باشد. جهان ما تحت‌فشار افراط‌ها و تفریط‌ها، قرار گرفته و دچار مجموعه‌ای از عدم‌توازن‌های ساختاری شده است. جهانی‌شدن شاید بزرگ‌ترین فرآیندی است که دنیای ما را در برگرفته است. هویت‌ها، اقتصادها، قدرت‌ها، هنرها، ارزش‌ها و میراث بومی و محلی هر مردم و سرزمینی، تحت فشار برای همسان‌شدن و جهت‌دهی به‌سوی سوددهی بیشتر قرار گرفته است. توازن میان امر جهانی و امر محلی به‌هم‌خورده و از دل همین عدم‌توازن، هویت‌های مقاومت و حتی رادیکالیسم بروز کرده است. خسران و نگرانی در چهره موجودیت‌های محلی در معرض تهدید نمایان است. زیست‌بوم‌های حیاتی کره‌زمین زیر فشار افراطی برای برآوردن نیازهای انسان‌ها، که آنها نیز به‌شکل نامتوازنی برآورده می‌شوند، روبه زوال می‌روند. توازن میان بهره‌برداری از زیست‌کره و شیوه برآوردن نیازهای انسانی، به‌هم خورده است. سود و انباشت ثروت نیز به برآوردن نیازهای کثیری از مردمان جهان نینجامیده است. شکاف طبقاتی در جهان نیز هر روز فزاینده‌تر می‌شود. در این جهان ازسویی بر آرمان‌های جهان همچون دموکراسی تاکید می‌شود. اما در شرایطی بر دموکراسی به‌عنوان ابزار غیرخشن تغییر حکومت‌ها تاکید می‌شود که از کشنده‌ترین سلاح‌ها برای استقرار دموکراسی، بدون توجه به شرایط ساختاری و فرهنگی کشورهای میزبان دموکراسی، استفاده می‌شود. در عرصه روابط بین‌الملل، گروهی با تاکید بر حق حاکمیت ملی، انجام هرگونه رفتاری با شهروندان خویش را جزو حقوق خود به حساب می‌آورند و مسوولیت جامعه بین‌المللی در قبال انسان‌ها صرف‌نظر از ملیت، نژاد، رنگ پوست و... را به رسمیت نمی‌شناسند و گروهی بی‌محابا خواهان تخطی از قوانین بین‌المللی در زمینه حق حاکمیت دولت‌ها هستند. در عرصه توسعه اقتصادی، کشورهایی در اردوگاه کشورهای توسعه‌یافته قرار گرفته‌اند و کثیری از مردم جهان در فقر دست‌وپا می‌زنند. حتی کشورهایی که در چند دهه اخیر رشدهای اقتصادی خیره‌کننده داشته‌اند، در رنج ناشی از نابرابری بهره‌مندی از مواهب توسعه به سر می‌برند. شاهد هستیم که در برخی از این کشورها، با وجود دستاوردهای توسعه اقتصادی، آتش زیر خاکستر نابرابری‌های طبقاتی، تهدیدی برای توسعه پایدار است. مشاهده می‌کنید که میان گونه‌های افراطی و تفریطی رفتارها و وضعیت‌ها گرفتار آمده‌ایم. اما راهی که از آن تحت عنوان اعتدال یاد می‌شود و در تعریفی می‌توان آن را کاربست عقل انسانی و خردجمعی برآمده از فرآیندهای دموکراتیک، ضمن پایبندی به منطق گفت‌وگو، بلندمدت‌نگری و تعهد به اخلاق، برای فائق‌آمدن بر عدم‌توازن‌های ساختاری موجود در عرصه‌های حیات بشری خواند، می‌تواند متکی بر ایده‌ای باشد که به‌نظر می‌رسد توانایی حرکت به‌سمت حل این مسایل را دارد. انگاره‌ای مهم که باید برای دست‌یافتن به اعتدال و آینده‌ای بهتر در جهان از طریق بازگرداندن توازن به وضعیت‌های نامتوازن بر آن تاکید کرد، «توازن میان قدرت و مسوولیت» است. آنچه جهان امروز ما و مردمان درون مرزهای ملی را بیش از هر چیز می‌آزارد، کاربست غیرمسوولانه قدرت در عرصه‌های مختلف است. در اصل، عدم‌توازن‌هایی که در بندهای قبلی به آنها اشاره شد، هریک محصول کاربست قدرتی خاص علیه گروه‌ها، وضعیت‌ها یا موجودیت‌های دیگر هستند که در بحثی اخلاقی و متکی به ارزش‌های انسانی، می‌توان در باب غیرمنصفانه و غیرمسوولانه‌بودن آنها سخن گفت. قدرت برآمده از تسلط انسان بر علوم تجربی غیرمسوولانه برای مهار طبیعت و بهره‌کشی از آن به‌کار بسته شده و بحران زیست‌محیطی فعلی محصول همین اعمال قدرت و البته صورت‌های دیگر توان به‌دست‌آمده از وضع جدید بشری است که همه ملهم از دانش‌اند. قدرت نظامی برای خشونت به‌کار گرفته می‌شود و گاه هیچ مجوزی برای اعمال خشونت نظامی وجود ندارد. قدرت بازارها و شرکت‌های بزرگ علیه کارگران سازماندهی می‌شود. مقاومت‌ها در برابر جهانی‌شدن و وضعیتی که بر اثر بحران اقتصادی جهان حاصل شده است، غیرمسوولانه اعمال‌شدن تصمیمات اقتصادی برآمده از منافع بنگاه‌های بزرگ اقتصادی را نشان می‌دهد. قدرت سازمان‌ها علیه شهروندان، قدرت دولت‌ها علیه شهروندان و قدرت شمال علیه جنوب نیز همه به شکلی غیرمسوولانه اعمال شده است. تنها زمانی همه با امید بیشتر و چشم به آینده‌ای روشن‌تر حرکت خواهیم کرد که قدرت مسوولانه اعمال شود. عمیقا بر این باورم که مسوول ساختن همه قدرت‌های بشری، هدف و آرمانی درازمدت است که در طی نسل‌ها باید محقق شود و شاید از ابتدای تاریخ تاکنون نیز برای همین آرمان تلاش شده است و موفقیت‌هایی نیز حاصل شده است. اما توازن «قدرت و مسوولیت» و اعمال «قدرت مسوولانه» هنوز محقق نشده است. اما چگونگی تعریف مسوولیت قدرت نیز اهمیت دارد. اگر مسوولیت هر قدرت توسط صاحبان آن قدرت تعریف شود، عاقبتی جز تباهی بیشتر وجود نخواهد داشت. مسوولیت دانشمندان در برابر قدرت ناشی از تسلط بر علوم و مسوولیت صاحبان قدرت سیاسی، نمی‌تواند توسط خود ایشان تعریف شود. برای گریز از خودسری و تباهی، چاره‌ای جز این نیست که مسوولیت در جریان گفت‌وگو و مشارکت ملی و جهانی در هر زمینه، تعریف شود. از این منظر باید کوشید تا نهادهای ملی و بین‌المللی گفت‌وگو و جلب مشارکت، به اندازه‌ای تقویت شوند که قادر باشند نیروهای اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی را به رعایت مسوولیت‌های قدرت دعوت کرده و سازوکارهای ملزم‌شدن به آنها را طراحی کنند. از این منظر، اعتدال مطلوبی است که در فردای گفت‌وگویی فراگیر درباره قدرت‌ها و مسوولیت‌های متناظر با آنها و آنگاه که صاحبان قدرت‌ها عمل به مسوولیت‌های خود را پذیرفتند، حاصل خواهد شد.